

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

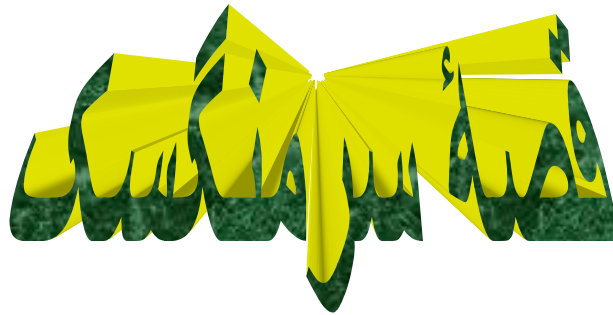
www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

نعمت الله مختارزاده
۲۷ | ۰۸ | ۲۰۱۰
شهر اسن - المان



ای برادر! بشنو از این شاعرِ رُسوی خود
با ادب بنشین و با عزت بمان در جای خود
کی توان شیرین دهن، با گفتنِ حلوی خود
بهر هر بیچاره ای هرگز مده فتوی خود
بز ز پای خود آویزان، گوسفند از پای خود
تو به دُهلِ خود برقص و ما به چنگ و نای خود
از گلیمت می نکن پای فضولی را دراز
حدِ خود بشناس و بر بیچارگان هرگز متاز
هر کسی بر هر طریقی با خدا راز و نیاز
بعضی با فحشاگری و، بعضی با سوز و گداز
بز ز پای خود آویزان، گوسفند از پای خود
تو به دُهلِ خود برقص و ما به چنگ و نای خود
حرفِ خود سنجیده بر آزادگان گو، بی چَرند
تا به پیشِ این و آن، خود را نسازی ریشخند
آشِ مردان دیر پخته میشود بی چون و چند
با نمک، خوشمزه از شیر و شکر، حتی ز قند
بز ز پای خود آویزان، گوسفند از پای خود
تو به دُهلِ خود برقص و ما به چنگ و نای خود

تَهْمَتِ بیهوده از چه بهرِ شیطان میزنی
لنگی غیرت به فرقتش ، نیز تنبان میزنی
تاپه کفرانِ خود را ، مهرِ ایمان می زنی
حرفِ مُفت و نابجا ، بر این و بر آن میزنی

بز ز پای خود آویزان ، گوسفند از پای خود
تو به دُهلِ خود برقص و ما به چنگ و نای خود
قصه سر منگسک گفتن بسی ، با بُغض و کین
دور کردن مردمانرا ، بی سبب از اصلِ دین
ضدِ عقل و منطق و وجدان نشستن ، در کمین
راکت اندازی به شهر و ملکِ باور چون لعین

بز ز پای خود آویزان ، گوسفند از پای خود
تو به دُهلِ خود برقص و ما به چنگ و نای خود
آرزوی دیدنِ ابلیس ، گر داری به سر
می نزن در کربلای باورِ مردم چکر
گر به پیشِ آئینه ، با چشمِ وجدان ، می نگر
چهره منحوسِ شیطان ، بر تو میشه پرده در

بز ز پای خود آویزان ، گوسفند از پای خود
تو به دُهلِ خود برقص و ما به چنگ و نای خود
ناکسی پرسید ، از (تی وی) ملیّ وزین
ریش ماندن سنت اما ، می نمادند ، کفرِ دین
با تمسخر ، پاسُخِ دندان شکنِ دانش چنین
کز خجالت گلبیدین حاصل کدی نامِ لعین

بز ز پای خود آویزان ، گوسفند از پای خود
تو به دُهلِ خود برقص و ما به چنگ و نای خود
گلبدینی ها ! چرا ؟ بِنگس چو عنتر می زنید
سنگِ لعنت را به سینه ، گاهی بر سر می زنید
مردم بیچاره را ، با تیغِ خنجر میزنید
راد مردان را بسی از پشتِ خنجر می زنید

بز ز پای خود آویزان ، گوسفند از پای خود
تو به دُهلِ خود برقص و ما به چنگ و نای خود
کارتکی و چکچکی هم ، صاحبِ برنامه شد
در لباسِ دین و مذهب عاقبت خودکامه شد
بی عبا و بی قبا ، عمامه و بی بامه شد
محوِ چامه ، همدمِ باشامه و ، واشامه شد

بز ز پای خود آویزان ، گوسفند از پای خود
تو به دُهلِ خود برقص و ما به چنگ و نای خود
ای مسلمان زاده باز چیه ، دستِ عدو
غرق ، در گودالِ عصیان ، بهرِ شهرت تا گلو
صادقانه ، با ادب ، بنمای قدری جست و جو
تا صفاتِ حق ز تو ظاهر شود بی گفت و گو

بز ز پای خود آویزان ، گوسفند از پای خود
تو به دُهلِ خود برقص و ما به چنگ و نای خود
ای گدای شهرت و ، ای ناقصِ عهدِ رسول
با کثافت کاری و فحشا ، کنی دالر حصول
خود فروشانرا خری ، با سنگرِ ایشان به پول
تا ترا صاحبنظر خوانند و هم خیلی فضول

بز ز پای خود آویزان ، گوسفند از پای خود
تو به دُهلِ خود برقص و ما به چنگ و نای خود
دهلِ تو دشنام و فحش و زشتی و خشم و غضب
چنگِ و نای ما ، نوا و ناله هر با نسب
دهلِ تو فحشاگر و دلالِ موشخورِ عرب
چنگ و نای ما ولی افشاگرِ هر بی ادب

بز ز پای خود آویزان ، گوسفند از پای خود
تو به دُهلِ خود برقص و ما به چنگ و نای خود
« نعمتا » ! پند بزرگانِ جهان ، یادت نره
حرفِ لقمانِ حکیمِ مهربان ، یادت نره
خنده بر دُشنام و فُحشِ ناکسان یادت نره
گریه بر تعریف کردِ جاهلان یادت نره

بز ز پای خود آویزان ، گوسفند از پای خود
تو به دُهلِ خود برقص و ما به چنگ و نای خود